

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی



سازمان انقلابی افغانستان

۰۸ جون ۲۰۱۳

## دو کیشوت های «مائویست»، بیماران روانی با لاطائلات «مائویستی» (بخش آخری)

با این فکاهی ها می رویم به سراغ چرند گونی های دیگر اینها. «مائویست ها» می نویسند: «پورتونیزم و جعل کاری سازمان انقلابی آن قدر غلیظ گردیده است که سازمان انقلابی بدون آنکه شرم داشته باشد از وجود یک تعداد سازمان ها و گروه های انقلابی افغانستان انکار می ورزد و در نوشته ها و اسناد کنگره خویش از موجودیت آنها انکار می نماید... اینکار غلطیدن {غلطیدن} به منجلا ب رویونیزم و تسلیم طلبی است. چرا سازمان انقلابی این کار را می کند آیا از موجودیت و اسناد نشراتی آن ها خبر نیست یا اینکه قصداً از آن انکار می نماید و توطئه ای در کار است. یکی از این گروه های که سازمان از موجودیت آن انکار می ورزد، گروه نجات برای افغانستان (م ل م) {گروه پیکار برای نجات مردم افغانستان (م ل م) می باشد که اسناد آن در جنبش چپ انقلابی موجود است.}»

و «فراری» هم احساساتی شده، می نویسد: «در صفحه ۲۲۱ {کتاب تاریخ، نبرد طبقاتی} چنین می خوانیم: «سازمان های چپ یا بازماندگان شعله جاوید که مشهورترین آنها ساما، رهانی و حزب کمونیست (مائویست) بودند، موضع گیری های مختلفی داشتند، حزب کمونیست (مائویست) این تهاجم را اشغال نامید و شعار «جنگ خلق» علیه اشغال سر داد؛ ...»

«سازمان انقلابی افغانستان» در اینجا از موجودیت «سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتاری) و یا «گروه پیکار برای نجات مردم افغانستان (م ل م)، یک قلم انکار کرده است... و این امر در ماهیت یک نفی عقده مندانه و خصمانه و اپورتونیستی است. «سازمان انقلابی افغانستان» که با ادعای «مارکسیست - لنینیست - اندیشه مائوتسه دون» تاریخ نوشته است؛ نباید از وجود چنین حقیقتی انکار می کرد. معلوم می شود که تعصب خرده بورژوائی و اپورتونیسم آنقدر بر اذهان این آقایان تسلط دارد که از واقعیت یک تشکل زنده و پویا در جنبش انقلابی پرولتاری کشور انکار کرده اند... این شیوه تاریخ نگاری بی شباهت به شیوه تاریخ نگاری طبقات حاکم ارتجاعی نیست که سعی می کردند و می کنند تا تاریخ را از دیدگاه طبقاتی خود و بر حسب منافع طبقه خود بنویسند و مبارزات طبقاتی، فعالیت ها مبارزات تولیدی و دست آوردها و تجارب علمی، فرهنگی، هنری و فنی توده های خلق را انکار و یا آنها را به اشکال مختلف مسخ می کنند.»

اینکه، گروه تک امتی «پولاد»، چقدر «زنده و پویا» است؛ همه می فهمند. ولی این که ما چرا با این همه «گروه» و «دسته» و «جبهه» و «جنبش» با احتیاط برخورد کرده ایم، به شک های انقلابی ما در مورد واقعیت این همه نام های کشاله دار بر می گردد. وقتی «مائویست های» شرمندوک و فراری نوشتند که: «رفیق (ض) چندین سازمانی که موجود نیست را گردانندگی می کند» و «خود (ض) سابقاً بنام چندین سازمانی که اصلاً وجود نداشتند - می نوشت» شک ما بیش از پیش تقویت شد.

وقتی «حزب»، به گفته «مائویست ها» این همه «سازمان» جعل کرده است، و ما را واداشته تا با این همه سازمان ها و نهادهای تقلبی که به منظور پنداندن «حزب» صورت گرفته، با احتیاط برخورد کنیم، آیا «مائویست ها» خجالت نمی کشند که این برخورد انقلابی ما با «سازمان های جعلی» را که «رفیق (ض)» گردانندگی می کند، غلتیدن به منجلاب رویونیوم و تسلیم طلبی می خوانند؟ نه، آنها خجالت نمی کشند، زیرا چیزی به نام شرم در قاموس «شورش» وجود ندارد!

اما در مورد «گروه پیکار برای نجات افغانستان (م ل م)» باید نوشت که ما قبلاً در «به پیش» شماره اول در مورد «سازمان پیکار افغانستان» نوشته بودیم که «این سازمان که بر اندیشه مائوتسه دون تأکید داشت، سازمان رهائی و ساما را به خاطر پذیرش جمهوری اسلامی، راست رو دانسته، شدیداً مورد انتقاد قرار می داد. «پیکار» همچنان سازمان رهائی را به خاطر قبول تیوری سه جهان، رویونیوم می نامید... پیکار در سال ۱۳۸۵ کمیته وحدت با حزب کمونیست (مائویست) افغانستان ایجاد کرد که در نتیجه بخشی ازین سازمان با پذیرش مائویزم در برابر اندیشه مائوتسه دون به حزب کمونیست پیوستند و با این انشعاب و اختلافات دیگر میان چند تن از کادرهای سازمان، فعالیت های این سازمان اکنون محسوس نمی باشد.»

ما در طول چند سال اخیر در افغانستان با افرادی روبه رو نشده ایم که خود را «پیکاری» بخوانند و فعالیت محسوس داشته باشند. قبل بر این در مهاجرت (پاکستان) کسی را می شناختیم به نام «دگروال» که گفته می شد «پیکاری» است، اما این «پیکاری» در حویلی های «سازمان رهائی» می خوابید و نان می خورد و منتظر بود تا پناهندگی اش در المان پذیرفته شود، که همانطور شد و بالاخره به اروپا رسید؛ و اکنون نمی دانیم که به چه کاری مصروف است.

بعد در کتاب «تاریخ، نبرد طبقاتی» در مورد «پیکار» نوشتیم: «سازمان هائی که از بقایای شعله جاوید مانده و اکنون به نام چپ مارکسیستی فعال اند (بگذریم از این که چقدر اشتباه یا انحراف دارند و چگونه کار می کنند) عبارتند از: سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان»، «سازمان انقلابی افغانستان»، «حزب کمونیست (مائویست) افغانستان»، «سازمان آزادیبخش مردم افغانستان - ساما (ادامه دهندگان)، «سازمان رهائی افغانستان»، «چپ رادیکال»، «سازمان کارگران افغانستان» و بخشی از «سازمان پیکار افغانستان»...

اما آشکارا باید گفت که گروه «پولاد» از آن اهمیتی برخوردار نیست که بتوان او را از مشهورترین سازمان های چپ «شعله جاوید» به شمار آورد. ما تا اکنون نتوانسته ایم کسی از این «گروه» را در افغانستان ملاقات کنیم. از یکی دو دوست هم که پرسیدیم، اگر صادقانه بگوئیم، ایشان گفتند که گرداننده این «گروه تک امتی» مدتهاست از افغانستان فرار کرده و هزاران کیلومتر دورتر از توده های پا برهنه زندگی می کند و تنها چیزی که انجام می دهد «رویزیونیست» و «اپورتونیست» خواندن دیگران است. وقتی واقعیت «گروه تک امتی» چنین است، آیا «پولاد» گفته می تواند که این چه ربطی به «تعصب خرده بورژوائی و اپورتونیسم» ما دارد؟

برای این که «گروه» «پولاد» را در کنار مشهورترین سازمان های بازمانده از شعله جاوید قرار نداده ایم، او به خشم آمده و در مورد کتاب «تاریخ، نبرد طبقاتی» به طور غیر دیالکتیکی می نویسد: «این شیوه تاریخی نگاری بی شباهت به شیوه تاریخی نگاری طبقات حاکم ارتجاعی نیست که سعی می کردند و می کنند تا تاریخ را از دیدگاه طبقاتی خود و

برحسب منافع طبقه خود بنویسند و مبارزات طبقاتی، فعالیت ها و مبارزات تولیدی و دست آوردها و تجارب علمی، فرهنگی، هنری و فنی توده های خلق را انکار و یا آنها را به اشکال مختلف مسخ می کنند». آقای «پولاد» اگر این «نقد اصولی» ات باشد، «خدا» می داند که «نقد غیر اصولی» ات چه مخلوق جالبی خواهد بود!!!!

یک نمونه دیگر از «نقد اصولی» «پولاد» را پی می گیریم تا همه بفهمند که این لافوک فراری که اینقدر از «نقد اصولی» اش می لافد، چه شاه فردهای ژنده ارائه می کند، او می نویسد: «در اعلامیه منتشره در ماه جدی ۱۳۸۶ تحت عنوان «فقط با انقلاب قهری می توان به سوسیالیسم رسید»، در دو مورد درباره دولت چین بعد از درگذشت رفیق مائوتسه دون در سال ۱۹۷۶ صحبت از «تغییر ماهوی چین از یک کشور سوسیالیستی به کشور سرمایه داری» شده است. در حالیکه توضیح علل این «تغییر ماهوی» یعنی یک اقدام ضد انقلابی، یعنی انجام کودتا توسط باند مرتد و رویزیونیست «سه جهانی» دینگ شیائو پینگ و به شکست کشاندن انقلاب چین و سقوط دیکتاتوری پرولتاریا و نابودی دست آوردهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی که سهمگین ترین ضربه را به پرولتاریا و خلق چین و به پرولتاریا و انقلاب جهانی وارد کرد؛ از جانب یک سازمان مدعی «م-ل-م» جداً ضروری است. و از این گونه ابهام گویی ها استنباطات مختلفی صورت می گیرد.»

در پاراگراف فوق «پولاد» هر چه می توان یافت جز بررسی دیالکتیکی و نقد اصولی. مگر قرار است، بدون تحقیق و با دیدن یک پاراگراف، دستپاچه شد و گند عرضه کرد و بعد هم از «نقد اصولی» لاف زد؟ از «پولاد» می پرسیم وقتی در «به پیش» شماره اول می خواند که «حزب کمونیست چین بعد از مرگ مائو و به قدرت رسیدن باند دنگ شیائوپنگ و طرح تیوری سه جهان، آرام آرام راه احیای سرمایه داری را در چین باز کرد و بدینگونه تزیهای دنگ شیائوپنگ در خیانت به کمونیسم کمتر از خروشچف نبود»، آن را در «نقد اصولی» اش نقل نمی کند؟ چرا وقتی «پولاد» در کتاب «تاریخ، نبرد طبقاتی» می خواند که «دینگ شیائوپنگ که در جریان انقلاب فرهنگی به عنوان عامل بورژوازی افشاء شد، در ۱۹۷۳ دوباره به مقامات بالای حزب رسید و تز «تیوری سه جهان» را در سازمان ملل به عنوان سیاست خارجی چین مطرح نمود. او بعد از مرگ مائو در ۱۹۷۶ رهبری حزب و دولت را در دست گرفت و به همان راهی رفت که خروشچف در شوروی رفته بود. به این صورت سرمایه داری در چین احیاء گردید و اینک با اقتصاد بازار به دومین قدرت اقتصادی جهان مبدل شده است.» آن را در «نقد اصولی» خود نمی گنجاند؟ آیا با این شیوه، نشان نمی دهد که حيله گر تمام عیار است، دروغگو و ریاکار است، ناصداق و «گل» است؟؟

«نقد اصولی» «پولاد» چنین ادامه می یابد: «سازمان انقلابی افغانستان» در همین صفحه سوم از انقلابیون جانبخستگی چون چه گوارا یاد می کند و می گوید: «که این توفان بار دیگر از سیرامانیسترا تا جنگل های بولیوی و از امریکای لاتین تا افریقا و آسیا برافرازد...» «سازمان انقلابی افغانستان» مدعی اعتقاد به «مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون» است، ولی در اینجا راه نجات خلق های امریکای جنوبی، افریقا و آسیا را در «توفان جنگ های چریکی چه گوارا» جستجو، جست و جو می کند، نه در استراتژی جنگ انقلابی خلق و جنگ توده ای طولانی تحت رهبری حزب کمونیست انقلابی و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی. و در جهت دیگر کوچکترین اشاره ای به جنگ انقلابی خلق تحت رهبری حزب کمونیست (م-ل-م) پیرو و بنیان گذار آن صدر گونزالو (ابیسامیل گزمن) که بیش از سه دهه است ادامه دارد و طبقات حاکم و دولت های ارتجاعی امریکای لاتین و امپریالیسم امریکا و سایر قدرت های امپریالیستی را دچار نگرانی و وحشت کرده است، حتی برایش ارزش یادآوری هم ندارد و از همینجا به نحوی ضدیت «سازمان انقلابی...» با «مائویسم» آشکار می شود و هنوز هم «راه نجات» خلق های کشور های تحت سلطه امپریالیسم را نسخه «راه کوبا» و «معجزه جنگ چریکی چه گوارا» می داند.»

این هم یک حيله گری ديگرت آغای «پولاد»! اصول ديالکتیک ایجاب می کند که پدیده ها در روابط با هم و اثرگذاری متقابل آنها بررسی شوند. ما در همین نوشته سه صفحه ای که اعلامیه گروه پیشگام افغانستان بود، نوشتیم: «تجارب تاریخی به اثبات رسانده که تغییر فرماسیون های اجتماعی با تغییر ابزار تولید و جنگ طبقاتی میسر بوده، بدون به فرجام رساندن چنین جنگی، ممکن نیست یک دوره تاریخی به دوره دیگری گذار کند. به این خاطر رهبران پرولتاریا در قرن بیست اعلام نمودند که استثمار شونندگان نمی توانند بساط استثمار را بر چینند مگر با به راه انداختن جنگ طبقاتی و انقلاب قهری»... «... بدین خاطر به پرولتاریا می آموزانند که در برابر حزب ارتجاعی، حزب انقلابی؛ در برابر ارتش سرکوبگر، ارتش رهائی بخش و در برابر جبهه متحد ارتجاعی باید جبهه متحد ملی انقلابی را ساخت و با این ابزارهای درهم کوبنده، نظام های استثمارگرانه را خرد و خمیر ساخت»، «ما بدین باوریم که انقلاب جز با نبرد خلق و تشکیل حزب و جبهه متحد ملی ناممکن است.»

«پولاد» با وجودیکه اینها را خوانده، ولی از آنجائی که عقده ضد سازمان انقلابی او را کور ساخته است، ما را متهم می کند که «راه نجات» را در «نسخه «راه کوبا» و «معجزه جنگ چریکی چه گوارا» می بینیم؟ این همه نمونه دیگر دروغگوئی، حيله گری و هذیان گوئی ات آغای «فراری»!

«پولاد» برای این که در یک اعلامیه سه صفحه ای از جنگ خلق در پیرو و صدر گونزالو یادی نشده است، ما را متهم به «ضدیت با «مائویزم»» می کند و لابد با این کژاندیشی از «نقد اصولی» هم می لافد. ما قبل از «نقد اصولی» «پولاد» در «به پیش» شماره چهارم در این مورد نوشته بودیم: «سازمان انقلابی افغانستان، صدر گونزالو را منحیث یک انقلابی اسیر در قفس امپریالیزم، سازمانده خوب، رفیق انقلابی و رهبر جنگ خلق پیرو می داند که نقش تاریخی در هدایت و رهبری این جنگ ایفاء کرده و از همان قفس در برابر تسلیم طلبی رفقایش موضع گیری نموده است. اما این به هیچ وجه بدان معنا نیست که نظرات گونزالو را بتوان در شرایط متفاوتی چون افغانستان به کار بست و رهنمای عمل انقلابی خود قرار داد و آنها را تا سطح احتمالی گونزالیزم بالا برد.» آغای «فراری» چرا عمداً نظر ما را در مورد گونزالو زیر می زنی؟ این هم نمونه دیگر حيله گری و ریاکاری ات!!

«پولاد» فراری، این «مائویست» گریختگی، «نقد اصولی» اش را با تاختن بر رفیق داکتر فیض احمد، چنین ادامه می دهد: «در مورد مسئله فرار داکتر فیض احمد از زندان صدارت: گر چه مکث روی این مسئله قدری اشتعال برانگیز است و شاید خشم و قهر «سازمان انقلابی افغانستان» و مدافعین اش را بر می انگیزد {بر انگیزد}، به هر صورت؛ گاهی چنین اتفاقات نادری رخ می دهد که شخصی از جنبش چپ یک کشور موفق به فرار از زندان یک رژیم فاشیستی شده است؛ اما «سازمان انقلابی افغانستان» مانند «رهائی» سازمان سلفش چگونگی این فرار را حداقل به لحاظ تکنیکی تا امروز در پرده ابهام نگهداشته است. «سازمان انقلابی افغانستان» باید در این زمینه توضیح می داد که آیا زمینه و اسباب این فرار بطور نقشه مند توسط «رهائی» مساعد شده بود و یا داکتر فیض احمد بگونه تصادفی موفق به فرار از زندان رژیم خلقی پرچمی ها شده است.»

نه، «پولاد» خان! این «نقد اصولی» ات نه سبب بر انگیزتن خشم ما شده و نه هم برای ما اشتعال برانگیز بوده است. اما ای کاش این «نقد» تان واقعاً «اصولی» می بود. آرزو داشتیم بدانیم که شما در مورد فرار رفیق احمد از زندان چه می دانید تا ما هم می دانستیم. اما، در مورد این که ما توضیح بدهیم که زمینه و اسباب این فرار به طور نقشه مند چگونه مساعد شد، ما در این مورد مشکلی نداریم، ولی شرط کوچکی داریم: شرط ما اینست که اول شما باید پرده ابهام فرار تان را به هالند، یک طرفه کنید و به ما توضیح بدهید که چگونه خلق افغانستان را تنها گذاشتید و با چه اسبابی به هالند رسیدید، آیا فرار تان نقشه مند بود، یعنی با سفارت جور آمد کردید یا تصادفی هالند را انتخاب نمودید؟ زمینه های فرار تان چگونه مساعد شد؟ آیا در سفارت هالند با توهین و تحقیر سفیر یا کونسل روبه رو شدید؟ وقتی فورمه های پناهندگی

را خانه پری می کردید، آیا دروغ گفتید و تعهداتی سپردید؟ وقتی به هالند رسیدید چه فورمه هائی را خانه پری کردید و چه وظایفی را از دولت هالند قبول کردید؟ چگونه «گروه» تان را شکل و سازمان دادید؟ کی ها قبل از شما به هالند فرار کرده بودند؟ وقتی فرار می کردید، خون سهراب عزیز (سلطان) پیش چشم تان را گرفت یا نه؟ یا از خون او ترسیدید و تنبانک تان دچار پرابلم شد و فرار کردید؟ با تمام این که فرار کردید، کی به شما دستور داد تا از «انقلاب» و «جنبش پرولتری» صحبت کنید؟، با وجودی که از خلق فرار کردید به دستور کی ها به «مائوئیزم» گرایش پیدا کردید؟

...

هرگاه شما و «شورشی»ها سوالات فوق ما را در زمینه فرار تان پاسخ گفتید، ما بلادرنگ تمام اسناد و معلومات را در مورد فرار زنده یاد رفیق احمد از زندان صدارت و پیوستن دوباره اش به سازمان و توده ها، در اختیار تان می گذاریم، درست است؟؟ آقای «پولاد»! آرزومندیم سوالات ما برای شما و «مائویست ها» و «عمدتاً مائویست ها» اشتعال برانگیز نبوده باشند. اگر بوده هم باشد، مثل «کارگران» گاندی جی نشوید و بر ما نبخشید!

«نقد اصولی» «پولاد» را پی می گیریم. «فراری» می نویسند: «... قبل از همه مشکل عمده در جنبش کمونیستی انقلابی (م ل م) کشور طی چهل سال همین کمبود تعداد کمونیست های واقعاً انقلابی و وجود انحرافات گوناگون اپورتونیستی و رویزیونیستی و تسلیم طلبی در جنبش انقلابی پرولتری کشور بوده است. ورنه طی این مدت شرایط عینی در کشور در سطح بالای مساعد بوده و هست و توده های خلق ما در زیر چکمه های خونین سوسیال امپریالیست ها و امپریالیست ها و مرتجعین رنگارنگ نوکر آنها قرار داشته و عذاب کشیده و می کشند...» «ارزیابی و قضاوت «سازمان انقلابی افغانستان» در باره کیفیت و کمیت جنبش انقلابی پرولتری کشور و دیگر مسایل و قضایا مربوط به این جنبش، هرگز قضاوت یک کمونیست انقلابی واقعبین نیست. یک سازمان مدعی «م - ل - ا» هیچگاهی به چنین مبالغه گویی ها منهنج نه شده {نشده} و به قضایا و پدیده ها چنین ذهنیگرایانه و میکانیکی برخورد نمی کند.»

«پولاد» از این که ما از «پنجصد کمونیست انقلابی» جانباخته در افغانستان صحبت کرده ایم، برافروخته شده و بعد قصه طفلانه «اکو بکو سرسیندکو» راه انداخته و بالاخره در لافاه می گوید که اگر کمونیست انقلابی در افغانستان موجود بوده باشد، تنها خودش است، نه کسی دیگر. خوبست ما این ادعای خود را ثابت کنیم، تا «پولاد» فرصتی برای باوه گویی پیدا نکند. او «سازمان رهائی» را رویزیونیست می خواند و هر آنکس که با او بوده، چه شهید شده باشد و چه هم زنده، رویزیونیست است و کمونیست انقلابی بوده نمی تواند؛ او ساما را نیز در همین جمع قید می کند و رفیق مجید را میهن پرست می خواند، یعنی نه مجید، نه ساما و نه اعضای آن کمونیست انقلابی نبودند؛ او ساوو را سنتریست می خواند و به قول او کمونیست انقلابی بوده نمی تواند؛ او صادق یاری را صاحب خط پاسیفستی می خواند، پاسیفیزم ضد جوهر رزمنده مارکسیزم است، پس صادق یاری و سازمانش به قول «پولاد»، کمونیست انقلابی بوده نمی تواند؛ او می گوید در سازمان پیکار افغانستان هم عده ای تسلیم شدند، عده ای سلاح سازمان را فروختند، عده ای هم به اینجوسازی پرداختند و عده ای هم به «حزب» رفتند، که منطقاً آنان کمونیست های انقلابی بوده نمی توانند؛ او «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان را انقیادطلب می خواند، واضح است که انقیادطلب، کمونیست انقلابی بوده نمی تواند؛ او «مائویست های افغانستان» را دنبالچه های انقیادطلبان «حزب» می خواند که هنوز از انقیادطلبی گسست قطعی نکرده اند، پس اینان نیز کمونیستهای انقلابی نیستند؛ او «سازمان انقلابی افغانستان» را اپورتونیست، خرده بورژوا و مدافع رویزیونیزم سازمان رهائی می خواند، پس به قول او کمونیست انقلابی بوده نمی تواند؛ او ساما (ادامه دهندگان) را جاسوس و... خطاب می کند، به نظر او کمونیست انقلابی بوده نمی تواند؛ او «سازمان کارگران افغانستان» را با در نظرداشت ضرورتش جزئی از «جنبش مائویستی» می خواند، اما چگونه می توان سازمانی را که «مارکسیزم - لنینیزم» را به تاریخ حواله می کند و مثل رویزیونیستهای خروشچفی با کلمات «خلق تا کمونیزم» بازی می کند و

«حزب» «انقیادطلب» را «رفیق» می خواند، کمونیست انقلابی خواند؛ در این میان تنها رفیق اکرم یاری می ماند، اما با در نظر داشت اشتباهات س. ج. م و نقش رفیق یاری در آن و به خصوص با ابلاغ «سیاه شدن استخوان توده ها با اندیشه های فاسد کننده فنودالی و امپریالیستی» از طرف س. ج. م در سند «چند نکته...» که لنین آن را شیوه پوسیده لکن جدید بورژوازی می خواند، بعید به نظر می رسد که او هم بتواند در نظر «پولاد» جایگاه یک کمونیست انقلابی را به دست بیاورد. دیده می شود که هیچ یکی از آنها از جمله کمونیست های انقلابی نیستند، تنها کسی که مانده خودش است. او با این ادعایش، تنها «کمونیست انقلابی» است و تنها «جنبش پرولتری «مائویستی»!» (اما فراموش کرده که با سر خم از میان مردم فرار کرده است!!).

او در حالی که دیگران را رویزیونیست، اپورتونیست، سنتریست، پاسیفیست، اکونومیست، انقیادطلب، اینجوباز، سازشکار، خرده بورژوا، و... می خواند، در عین زمان از «جنبش پرولتری «مائویستی»» هم صحبت می کند، که معلوم نیست کجا تشریف دارد که او می بیند و ما نه!!

آقای «پولاد»! یک سؤال داشتیم: چرا کسانی که از «مائویزم» و «جنبش مائویستی» حرف می زنند و بر جنبش انقلابی افغانستان حمله می کنند، «رهبران» شان از داخل کشور فرار کرده و به غرب رفته اند؟ مثلاً، خودت که نام خدا یک «مائویست» دو آتشه و گاه هم چهار آتشه می شوی، مدت‌هاست که فرار کرده در غرب زندگی می کنی و با فائزه «انقلاب» به خواب می روی؛ «شورش» گگ ات را خو به جایش بگذار، به خدا!! در لاف و پتاق دست های همه تان را از پشت بسته کرده، اما موش واری فرار کرده و در غرب نشسته و «مائویزم» می لیسد؛ «صدر» هم چند سالی که هنوز به «مائویزم» نرسیده بود، اینجا و آنجا کله اش پیدا می شد، اما وقتی به «مائویزم» رسید، چهار نعل راه غرب را در پیش گرفت و اگر واضح بگوئیم، فرار کرد؛ «ج» که اکت و ادای شرکت در «جنگ خلق پیرو» در می آورد، و از هیچستان به «مائویزم» رسیده بود، راهی غرب شد و همانجا ماند و نه در انقلاب پیرو شرکت کرد و نه هم در جنگ خلق آن؛ اگر یکی دو تان اینجا باقی مانده، آنان هم بنابر اظهارات خودت و «شورش»، عمر شان را در کنفرانس های ژنیو، لندن و امریکا و پاریس می گذرانند و یا چنان بیمار روانی هستند که نمی دانند چه می گویند. شما چرا توده های رنجبر افغانستان را به «رویزیونیست ها»، «اکونومیست ها» و «اپورتونیست ها» گذاشتید و «مائویزم» تان را پشت کرده به مدینه فاضله تشریف بردید؟ با این «مائویزم» در غرب چه می کنید، دوازده بزک یا تشله بازی، وقتی به درد خلق و توده های افغانستان نخورد؟ شما فراری ها که «مائویزم» را در کنج پاسپورت های تان سنجاق کردید و به کشورهای غربی رفتید، حق دارید که بر «رویزیونیست ها» و «اپورتونیست ها» که از میان مردم فرار نکرده اند، با درد و رنج مردم زندگی می کنند و صدای آنان را در کنار آنان فریاد می کنند، بتازید؟ فکر نمی کنید که با این حماقت تان، توده ها بر ریش تان می خندند؟

«پولاد»! تا این سوالات را پاسخ نگوئید، ناحق زحمت نکشید، چون هیچ انسان با شعوری «مبارزه ایئولوژیک» فراری ها را به ضد جنبش انقلابی افغانستان به اندازه پشقل هم ارزش نمی دهد، اگر اینجا و آنجا کسانی به شمول ما، به پاسخ تان می پردازند، هدف اینست تا عده ای که احیاناً تصور می کنند که با «مروارید» روبه رو هستند، نشان دهند که نه بابا مروارید کجا و پشقل کجا!

«پولاد» در «نقد اصولی» خود می نویسد: «... نظر «سازمان انقلابی افغانستان» در «غیر عادلانه» خواندن جنگ مقاومت ملی خلق افغانستان علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور آن یک نظر و موضع کاملاً اپورتونیستی راست و تسلیم طلبانه است.» و در همین «نقد» در جای دیگر می نویسد: «از طرفی هم با آغاز قیام ها و شورش های خودبخودی توده های خلق علیه رژیم مزدور و بعد علیه قوای نظامی اشغالگران روسی؛ سازمان ها و گروه ها و افراد انقلابی و مترقی و آزادیخواه کشور در کنار توده های مردم در جنگ مقاومت ملی شرکت کردند. سازمان های منسوب

به جریان دموکراتیک نوین علاوه بر مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک، مبارزه نظامی را علیه رویزیونیست های جنایتکار حاکم و بادران روسی آنها به پیش می برند. این گروه ها با تشکیل جبهات جنگ در دهات و تشکیل گروه های چریکی در شهرهای مختلف کشور علیه اشغالگران روسی و رژیم مزدور مسلحانه مبارزه می کردند و این مبارزه را برای مدت پنج سال ادامه دادند. ولی با گسترش تسلط گروه های ارتجاعی اسلامی نوکر امپریالیست های غربی و دولت های ارتجاعی منطقه بر جبهات جنگ مردم ما و با دریافت سلاح و پول فراوان از حامیان امپریالیست و ارتجاعی شان... این نیروها به عقب نشینی از جبهات جنگ گردیدند...» (تکیه از ماست)

قابل تذکر است که اینجا هم «نقد اصولی» «پولاد» حيله گرانه پیش رفته است. او با امانتداری نظر «سازمان انقلابی» را گزارش نکرده است. ما ضمن تقسیم جنگ علیه سوسیال امپریالیزم به دو دوره، نوشته ایم: «امپریالیست ها با تجاوز شوروی به افغانستان، تلاش کردند تا در مضمون و ماهیت جنگ تغییر جدی به وجود آورند. قبل از آنکه قیام ها و جنگ ها مهر تنظیم ها و غرب را نخورده بودند، این جنگ جزئی از جنگ رهائی بخش ملی به حساب می آمد. اما هر چه تسلط تنظیم ها، با حمایت پاکستان (با احزاب اخوانی و دیوبندی جمعیت العلمای اسلام و جماعت اسلامی)، عربستان سعودی، دولت بنیادگرای ایران و امریکا بر این جنبش افزایش می یافت، به همان پیمانہ جنگ مذهبی تر و وابسته تر می شد تا این که شعار کفر و اسلام مطرح شد و با این شعار هزاران بنیادگرای عرب و غیر عرب شامل جنگ شدند و هابی ها با بکس های مملو از پول به سوی پشاور ره کشیدند...» (تاریخ، نبرد طبقاتی) و با همین دیدگاه در صفحات بعدی تذکر داده شده است: «در طرف دیگر نیز بعد از سال ۱۹۸۳ رهبران تنظیمی و قومندانان جهادی در وابستگی کامل به غرب و ایران قرار گرفتند. بعضی از قومندانان به شهرت جهانی رسیدند، مثلاً جلال الدین حقانی به دعوت رونالد ریگان به قصر سفید رفت و از طرف چارلی ویلسن سناتور امریکائی، «تجلی انسان خوب» نامیده شد. این قومندانان امکانات پولی و تسلیحاتی کلانی از «آی. اس. آی» و «سی. آی. آی» می گرفتند. هیچ تصمیم سیاسی و نظامی بدون دستور اربابان غربی، پاکستانی و ایرانی پیاده نمی شد. به این صورت در دو طرف جنگ غیرعادلانه «گلا دیاتور» های بی اراده می جنگیدند. جنگ آن روزها با جنگ و تجاوز امروزی فرقی نداشت که اگر امروز نباید در جنگ، در آن وقت نیز باید به جنگ غیرعادلانه نه گفته می شد...»

همین گونه در «به پیش» شماره اول، گفته شده است: «شرکت در مبارزه مسلحانه به خاطر کسب استقلال و ادامه انقلاب تا به فرجام رساندن انقلاب دموکراتیک نوین و استقرار جامعه سوسیالیستی از رسالت اساسی کمونیست های مائو تسه دون اندیشه در آن دوره بود، اما حدود و ثغور شرکت در این مبارزه، چیزی بود که هرگز در آن دوره سنجیده نشد.»

اما آقای «پولاد» از بررسی علمی در اینجا عدول می کند و برای این که سخنان درهم و برهم خود را به کرسی بنشاند، اول دو مرحله جنگ (مرحله رهائی بخش قیام های مردم، اعتراضات و شورش های خودجوش توده ها و عدم تسلط تنظیم های نوکر غرب و دولت های ارتجاعی منطقه را با جنگ غیرعادلانه، جنگی که لگام رهبری آن را امپریالیست های غربی و دولت های ارتجاعی گرفت و توده ها را چون «گلا دیاتور» به جنگ می فرستادند) را با هم خلط می کند و بعد با رندی می نویسد که «رهبری ارتجاعی تحمیلی بر آن جنگ خصلت آزادی خواهانه و عادلانه آنرا نمی زداید. زیرا در جنگ های که بخاطر حصول استقلال و آزادی ملی از جانب توده های خلق ملل اسیر علیه استعمار و امپریالیزم صورت می گیرد، رهبری پرولتاریا در آنها قید نه شده {نشده} است.»

«پولاد» می فهمد که ما مرحله دوم جنگ را برای این غیرعادلانه نمی خوانیم که «رهبری پرولتاریا در آنها قید نه شده است»، بلکه آن را دیگر یک جنگ انقلابی ملی نمی دانیم، زیرا «با گسترش تسلط گروه های ارتجاعی اسلامی نوکر

*امپریالیست های غربی و دولت های ارتجاعی منطقه بر جبهات جنگ مردم ما و با دریافت سلاح و پول فراوان از حامیان امپریالیست و ارتجاعی شان» دیگر این جنگ، جنگ ملی انقلابی نیست، از اینرو غیر عادلانه است.*

ما به این خاطر مرحله دوم این جنگ را غیر عادلانه می خوانیم که «در طرف دیگر نیز بعد از سال ۱۹۸۳ رهبران تنظیمی و قومندانان جهادی در وابستگی کامل به غرب و ایران قرار گرفتند. ... هیچ تصمیم سیاسی و نظامی بدون دستور اربابان غربی، پاکستانی و ایرانی پیاده نمی شد. به این صورت در دو طرف جنگ غیر عادلانه «گلا دیاتور» های بی اراده می جنگیدند.»

خوبست اینجا نظر رفیق مائوتسه دون را در مورد جنگ نقل کنیم: «... برای بر انداختن جنگ فقط یک راه موجود است: به وسیله جنگ با جنگ مقابله کردن؛ به وسیله جنگ انقلابی با جنگ ضد انقلابی مقابله کردن؛ به وسیله جنگ انقلابی ملی با جنگ ضد انقلابی ملی مقابله کردن؛ به وسیله جنگ طبقاتی با جنگ ضد انقلابی طبقاتی مقابله کردن. تاریخ فقط دو نوع جنگ دیده است - جنگ عادلانه و جنگ غیر عادلانه. ما موافق جنگ های عادلانه و مخالف جنگ های غیر عادلانه هستیم. کلیه جنگ های ضد انقلابی غیر عادلانه اند، کلیه جنگ های انقلابی عادلانه اند.»

آیا جنگی که در رأس آن امریکا و کشورهای غربی و سایر نیروهای مرتجع منطقه قرار داشت و «تسلط گروه های ارتجاعی اسلامی نوکر امپریالیست های غربی و دولت های ارتجاعی منطقه بر جبهات جنگ» هر روز گسترش می یافت، می تواند با جنگ مقابله کند؟ عملاً دیده شد که پاسخ منفی است. آیا جنگی که از طرف نوکران امپریالیست های غربی رهبری شود، می تواند جنگ انقلابی ملی باشد، می تواند به پیروزی بینجامد؟ عملاً دیده شد که نه!، پس این جنگ در مرحله دوم به شدت جنگ غیر عادلانه بود. حال که «پولاد» جان این موضع ما را به تسلیم طلبی ربط می دهد، همان چرندگویی معمول او است که به هر شکلی شده، سازمان انقلابی افغانستان را باید از زیر ذره بین «نقد اصولی» تیر کند!

«پولاد» از مارکس و لنین نقل قول می آورد تا ثابت سازد که مرحله دوم جنگ کماکان عادلانه بود، بدون این که وضعیت خاص (هدایت مستقیم جنگ توسط امپریالیست های غربی) را در نظر بگیرد. او به گفته مائوتسه دون «پا را اره می کند تا اندازه کفش شود.» اما این کار او سودی ندارد و او را فقط بر سکوی یک دکماتیسست خجالتی ایستاد می کند.

«پولاد» می نویسد که «نیروی عمده تعیین کننده در آن جنگ و مقاومت توده های مردم بودند که جنگ را ابتدا بصورت خودجوش آغاز کرده بودند و با احساس عالی وطن دوستی و روحیه آزادی خواهانه آنها به پیش می بردند و بیبریغانه فداکاری کردند و صدها هزار تن شان در این راه قربانی شدند.» و همین است که او نتیجه می گیرد که این جنگ از اول تا آخر عادلانه بود، در حالی که چنین نبود. مرحله دوم جنگ با وجود فداکاری های بیدریغ و قربانی صدها هزار تن، عادلانه نبود و توده های افغانستان قربانی یک جنگ غیر عادلانه شدند.

مائوتسه دون در مورد افرادی از نوع «پولاد» می نویسد: «این اشخاص در توجیه نظر خویش می گویند: چرا ما باید از آنچه در گذشته به بهای خون به دست آمده، اعراض کنیم؟ آنها درک نمی کنند که ما گرچه باید بر تجربه ای که در گذشته به بهای خون به دست آمده، ارج نهیم، ولی از طرف دیگر باید برای تجربه ای که به بهای خون به دست آورده ایم، نیز ارزش قایل شویم.» (مسایل ستراتیژی در جنگ انقلابی چین)

آقای «پولاد» به آخر بحث با شما، «مائویست ها» و «کارگران» رسیده ایم. ولی با تأسف در جریان بحث متوجه شدیم که «جنبش پرولتری «مائویستی»»، در برداشت از «اندیشه مائوتسه دون» دچار مشکلات جدی است که گاه تا سطح مسخرگی هم پیش می رود. لذا با کمال احترام از شما «مائویست ها» می خواهیم که اگر بدتان نمی آید، بار دیگر به «اندیشه مائوتسه دون» رجوع کنید، آن را با دقت مطالعه نمائید، به بررسی دیالکتیکی آن پرداخته، خلاقانه در کنار



توده ها به تطبیق آن بپردازید و هر زمانی که از آزمون آن موفق بدر آمدید، بدون نگرانی از «ضدیت ما با «مائوئیزم»، «مرحله تکاملی «اندیشه مائوتسه دون»»، بر سکوی آن بایستید.

در آخر تذکر می دهیم که با در نظر داشت حضور ما در کشوری که تحت اشغال است و وظایف مبرم در راه استقلال کشور و نجات از استعمارگران و رسیدن به جامعه فارغ از استعمار و استثمار از ما کار، انرژی، مبارزه و نبرد بیشتر می خواهد، بیش از این فرصت نداریم به چرندیات مبتذل و لاطائلات کودکانه و فکاهی های تان بپردازیم، شما فراریان «مائویست» با حمله بر ما اجازه دارید «جنیش «مائویستی»» تان «را به مرحله پیشرفته تر سیاسی ارتقا» دهید، «موفق» باشید!!